

تعلیم! جرئتی منگنر

عام آن چیزی که در قدیم فکر می‌کردیم مانند یک بسته منظم و معین است، نیست. علم تجربی است منگنر و خلافت که چیز از پیش تعیین شده‌ای ندارد. در نتیجه نمی‌توان برای این جریان خلافت بر نامه ۲۰ ساله گذاشت که به نفع مشخص و معین و برنامه‌ریزی شده‌ای بر سبب



گفت و گو با رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی:

علوم انسانی پیش از این در غرب بومی شده است

در زمینه فلسفه و علم پژوهی دارند. از جمله اینها می‌توان به «خدا و دین در جهان پسا مدرن» و «تاریخ فلسفه دین ۱۹۸۰-۱۸۷۵» و «فلسفه دین» در دو جلد اشاره کرد.

دانشگاه تهران با تحصیل در بلژیک دکترای فلسفه خود را از دانشگاه VUB بروکسل اخذ کرد. ایشان عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی بوده و تالیفاتی نیز

دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی که اکنون ریاست پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را بر عهده دارد پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد خود در رشته فلسفه غرب از

بومی‌سازی علوم به شکلی نظری اظهار می‌کنیم که باید شاخص‌های مختلف را داشته باشیم و ندهایی بر آن شود اما به نظر می‌رسد بومی‌سازی علوم بر این اساس که بزرگ‌ترین دلیل بر انتات چیزی وقوع آن چیز است بنا کنیم. صحبت بر سر این است که عین همین ماجرای علوم انسانی بومی به شدت در غرب اتفاق افتاده است و خیلی‌ها این واقعیت را مغفول می‌گیرند و می‌خواهند به صورت پیشینی برای خود در نظر بگیرند که بومی‌سازی چنین و چنان است. اما این اتفاق افتاده است چرا که در خود اروپا و کلاً غرب که خاستگاه نوع نگاه جدید به علوم انسانی است تفاوت فاحشی وجود دارد. فلسفه قاره‌ای با فلسفه انگلو-آمریکن خیلی تفاوت دارد. این تفاوت را باید از نزدیک لمس کرد و باید در ارتباط با این افراد بود تا این تفاوت را درک کرد. خودشان نیز چنین تفاوتی را مورد توجه قرار می‌دهند. جامعه‌شناسی آلمانی با نگاه جامعه‌شناسی آمریکایی بسیار تفاوت دارد. این تفاوت تا حدی است که ممکن است یکی دیگری را می‌ماند و کاملاً مردود بدانند. من بارها در کنفرانس‌هایی که حضور داشته‌ام چنین تفاوت‌هایی را دیده‌ام. هنگامی که بوزنیویست‌های منطقی در زمان تفریح‌شان کتاب هایدگر را به مثابه شوخی و لطیفه بخوانند، می‌توان به چنین تفاوتی بی‌برد یا مثلاً صحبت کردن با آلمانی‌ها با زبان منطق برایشان خسته‌کننده است و فرعی. ما ماهیت رشد و روابط این علوم را خوب درک نکردیم. نوع رویکرد علوم مختلف به مسائل تفاوت اساسی دارد. نوع واکاوی ابزارها هم با یکدیگر فرق دارد. در روانشناسی، نوع رفتارها و نظریه پردازی‌ها فرق دارد. مهم این

در خصوص بحث بومی‌سازی من ابتدا مقدمه‌ای را عرض می‌کنم. در این خصوص برخی قائل به بومی‌سازی علوم انسانی و برخی قائل به اسلامی کردن آن هستند. از سوی دیگر برخی قائل‌اند این بومی یا اسلامی کردن باید به علوم انسانی محدود شود و برخی قائل هستند باید دیگر حوزه‌های علوم را نیز در بر بگیرد. برخی حتی بومی کردن فن آوری را نیز داخل این موضوع می‌دانند. ابتدا خواستم بپرسم که تعبیر شما از این موضوع چیست؟ و اینکه به بومی‌سازی قائل هستید یا به اسلامی کردن؟ یا به انجام فازی و مرحله‌ای این دو؟

تصور غلطی که در بحث بومی‌سازی و اسلامی‌سازی ایجاد شده، این است که وقتی ما علوم انسانی را با مسائل بومی مواجه کنیم این خود موجد یک علم بومی خواهد شد. مثلاً یک مساله اجتماعی یا روانشناسی را در نظر بگیرید. در بررسی‌های روانشناسی برای یک فرد آمریکایی یا یک فرد فرانسوی یک شرایط محیطی و فردی خاصی داریم و در بررسی روانشناسی یک فرد مسلمان محیط و داده‌های دیگری داریم. مثلاً روانشناسی فردی که قائل به معاد است، مسائل و نگاهش به زندگی تفاوت‌های اساسی خواهد داشت. مساله این است که یک روانشناس باید در تحلیل روانی شخص فرانسوی و در محیط وی با درک شرایط وی اقدام به این کار کند و برای بررسی روانشناسی و تحلیل روانشناسانه فرد ایرانی به نحو دیگری. حتی در تولید و تجویز داروهای پزشکی هم این مطلب را می‌بینیم. داروهایی که برای افراد و روحیات مختلف و مناطق خاص ساخته می‌شود با یکدیگر فرق می‌کند. برخی معتقدند این نوع رویکرد که بومی‌سازی موضوعات و مسائل است بومی‌سازی علم خواهد بود اما ابزار در همه جای دنیا یکی است فقط در هر جایی متناسب با آن جامعه، تغییر و تعدیل می‌شود اما این به معنای بومی‌سازی نیست. بدین معناست که ما همه حرف‌ها را گرفته و آمده‌ایم رنگ و لعاب یک چیز را عوض کرده‌ایم. این بومی‌سازی صحیحی نیست. من در عوض به بومی‌سازی بنیادی‌تر و کامل‌تری قائل هستم. زمانی هست که می‌نشینیم و برای

کتاب
ضمیمه

است که چه چیزی برای شما محور باشد. با این حساب متوجه می‌شویم که بسیاری چیزها دخیل می‌شوند تا نوعی اندیشه علمی بتواند در یک فرهنگ خاص جای بگیرد. اگر بدین نحو نبود دیگر شاهد این امر نبودیم که اندیشه‌های علمی جای خود را به اندیشه دیگر بدهند.

برای جمع‌بندی دقیق‌تر بحث تا بدین جا می‌خواهم مسأله را بدین گونه طرح کنم که تقابل‌های موجود در اندیشه‌ورزی جامعه غرب که شما آن را به بومی شدن علوم در این جوامع منتسب می‌کنید ناشی از چه مواردی است. آیا این تقابل‌ها ناشی از تقابل در پیش فرض‌هاست؟ ناشی از تقابل در موضوعات مطرح برای این فرهنگ‌هاست یا ناشی از روش‌های گوناگونی است که دانشمندان جوامع گوناگون در پیش می‌گیرند؟ آیا ما هم برای پیمودن صحیح این راه باید از این موارد سود ببریم؟

هیچ‌یک از این تقابل‌ها همه و همه آنها ترکیبی از هر سه واقعی‌تر است. روح نگاه تاریخی در اندیشه آلمانی از این دست است و ما به این معنا شاهد چنین نگاهی در فرانسه نیستیم. یا در یک نگاه آمریکایی شما همواره دنبال این هستید که اندیشه شما و نظر به نان چه تاثیرگذاری خواهد داشت و چه کاری را انجام خواهد داد. شما برای حرف هایدگر نمی‌توانید هیچ‌گونه دلیلی ارائه دهید زیرا ابزار او اصلاً منطبق نیست که بتواند برای اندیشه‌های خود ادله منطقی ارائه دهد. عوامل متنوعی در این جهت‌گیری‌ها نقش دارند که می‌توان برخی از آنها را امین کرد مثلاً تفکر مسیحی به شدت در تمام تفکر اروپایی تاثیر گذار بوده است. حتی در متفکران ملحد این قلمرو. مارکس یا اینکه به طرد خدا می‌پردازد اما در یک فضای به شدت مسیحی این سخن را می‌گوید من خیلی جاها مطرح کرده‌ام که چرا اندیشه نیچه با این کلام مطرح می‌شود که خدا مرده است؟ چرا نمی‌گوید خدایتست؟ مانند راسل.

روحانیت در مسیحیت کاتولیک رابط انجام مناسب دینی است. شما به صورت فردی نخواهید حضور داشته باشید تا شما بتوانید آداب روز یکشنبه خود را در کلیسا به انجام رسانید. اما در اسلام چنین چیزی نداریم. ارتباط فرد به گونه‌ای مستقیم است. حتی در اقله نماز جماعت من یک بار در گلاسکو همین تمایز را ذکر کردم و یک مسیحی گفت که من به واسطه همین نکته به اسلام تمایل پیدا کرده‌ام. جاری کردن صیغه عقد در مسیحیت تنها و تنها به وسیله روحانی انجام می‌شود ولی در اسلام خود زن و شوهر باید چنین اتصالی را برقرار کنند. روحانی حضور هم و کلی می‌شود و نه رابط اصلی زوج با خداوند. البته نمی‌خواهم ارزش گذاری بکنم. ولی به هر حال نوع نگاه متفاوت است. حال اگر ساختار روحانیت به معنای غربی آن و به مثابه کسانی که متولی دین مردم هستند را بخواهید در جامعه ما رد گیری کنید عمل کاملاً اشتباهی است. در جامعه ما به روحانی به عنوان عالم نگاه می‌شود ولی در مسیحیت خیر. در نتیجه نمی‌توانیم نوع دخالت کلیسا در دین و دولت را برای درک دخالت اسلام در دولت پیاده‌سازی کنیم. بین خود مسلمان‌ها هم همین‌طور است. شیعه و سنی نگاه متفاوتی در رابطه با دولت و سیاست دارند.

یعنی متافیزیک علوم، تفاوت اساسی با یکدیگر پیدا می‌کنند. دقیقاً علم آن چیزی است که در قدیم فکر می‌کردیم که مانند یک بسته منظم و معین است. نیست. علم جریانی است متکثر و خلاقانه که چیز از پیش تعیین شده‌ای ندارد. در نتیجه نمی‌توان برای این جریان خلاقانه برنامه ۱۰ یا ۲۰ ساله گذاشت که بخواهیم به نقطه مشخص و معین و برنامه‌ریزی شده‌ای برسیم. اهمیت یافتن مسأله‌های مانند سلول‌های بنیادین چیزی است که ما هیچ وقت گمان آن را در ۲۰ سال قبل نمی‌کردیم اما الان به یک دستاورد لازم تبدیل شده است. مخصوصاً در مسائل علوم طبیعی این گونه نیست که بتوان یک روند منظم در نظر گرفت. در حال حاضر نیز در غرب بیشتر دنبال ایده‌های نو هستند و نه کسانی که ادامه‌دهنده مسیر قبلی باشند. آقای دکتر به نظر می‌رسد بحث شما بیشتر ناظر بر بومی شدن «شدن» علم است و نه بومی «سازی» آن و این دو البته تفاوت ظریفی با هم دارند. این دومی نشانگر خواست مهندسی کردن علوم در کشور است.

یکی از مواردی که باید در نظر داشته باشیم امپریالیسم علمی است. این بدان معناست که از لحاظ علمی به گونه‌ای روی بقیه مسلط شویم که آنچه ما به عنوان واقعیت می‌بینیم را بقیه هم آن گونه ببینند و شرایط موجود برای دیگری را نیز مانند شرایط خودمان تغییر دهیم. ما هنگامی می‌توانیم علوم انسانی را در کشور خود به خوبی بومی کنیم که بفهمیم این علوم در کشور‌های مبدأ خود چه اقتضات و ریشه‌هایی داشته‌اند. بهترین کار برای بومی‌سازی این نیست که فرهنگ خود را به یک علم تزریق کنیم. در آن صورت یک «شستر گاو پلنگ» خواهیم داشت. مهم‌ترین کاری که باید در

این حوزه انجام دهیم. این است که زیربنای فکری یک اندیشه را در آورده، بفهمیم و بعد ببینیم چه استفاده‌ای می‌توانیم انجام دهیم. ما خیلی اوقات نوع نگاهمان با آن زیربناها فرق دارد. ارزش‌هایی که وارد علوم می‌شوند از جمله علمی هستند که باعث پیدایش تفاوت‌های اساسی در دیدگاه‌های علمی می‌شوند. مثلاً ارزش‌های یک تحقیق علمی خوب از این جمله‌اند. مثلاً ارزش یک کار علمی می‌تواند این باشد که در وهله نخست بتواند رفاه مردم را تأمین کند، عدالت را در جامعه بسط دهد، یا حقوق فردی افراد به واسطه آن تأمین شود. هنگامی که یک فرد سکولار می‌گوید علم باید به گونه‌ای باشد که وارد ادعاهای دینی نشود؛ این خود یک ارزش است... این ارزش‌ها باعث می‌شوند تا نوع متفاوتی از علم را برگزینیم. هنر ما این است که بتوانیم با شناخت دقیق‌تر و علمی‌تر بنیان این علم غربی، بدانیم که باید کدام‌ها را از این بسته بزرگ و متنوع فکری - علمی انتخاب کنیم. از جمله ارزش‌هایی که ما می‌توانیم برای جدا کردن مواد مرغوب از این بسته به دیگر ارزش‌های علمی قبلی اضافه کنیم. این است که نظر به علمی باید باعث رشد معنوی افراد نیز بشود. باید قوام‌دهنده به آن دسته آزادی‌های فردی‌ای باشد که منجر به رشد معنوی افراد شوند. به بیان دیگر به خورد ما نباید انفعالی باشد بلکه با درک صحیح این بسته علمی باید اعمال نظر نیز داشته باشیم و در انتخاب‌گری‌مان در بومی شدن علم ما معلوم باشد. اینجا می‌توانم به پرسش اول شما پاسخ گویم. اسلامی‌سازی علوم یا این توضیحات معنا می‌یابد. اسلامی‌سازی به معنای وارد کردن و انتساب آیات و روایات اسلامی به یک علم است بلکه به معنای پالایش علم غربی از ارزش‌های متعارض و دخالت دادن ارزش‌های اسلامی (مثلاً رسیدن به قرب الهی) است. به همراه ارزش‌های ملی‌مان در فرآیند رشد و بسط علم است.

باز هم می‌خواهم اینجا تأکید کنم که آیا شما اسلامی کردن را مدنظر دارید یا اسلامی شدن را؟ آنچه از اسلامی کردن به ذهن متبادر می‌شود شکل دستورالعملی و حکومتی این تغییر ارزش‌هاست.

به هیچ وجه. علم یا علم اسلامی اصلاً معنای حکومتی نباید داشته باشد. روند بخشنامه‌ای درست نیست.

ببینید بنا بر فرآیند تدریجی داخل کردن ارزش‌های اسلامی که جناب عالی اشاره کردید به عنوان مثال در علم جامعه‌شناسی. ما با ۱۳ قرن علم اسلامی و ۲۰ سال تاریخ انقلاب اسلامی آیا توانسته‌ایم در ۱۰۰ سال اخیر یک جامعه‌شناس اسلامی را به جهان معرفی کنیم؟

تفاوت مهم بین ما و جامعه غربی در این مسأله مهم است که آنها و جوامع‌شان به همراه این علوم به‌طور هم‌زمان و با آزمون و خطاهای خود جلو آمده‌اند. ولی در خصوص ما باید گفت که علاوه بر تولید اندیشه در کشورمان، دچار یک جمجمه اضافه هم هستیم. یعنی باید کار اضافی انجام دهیم که هم جریان‌های آنها را بیاموزیم و هم بنیان‌های آن جریان‌ها را و در ضمن بتوانیم آنها را با اندیشه‌های خودمان تلفیق کنیم. این کار بسیار دشوار است و مسلماً کار چند نفر محدود نیست که از امروز شروع کنند به بومی کردن علوم یا اسلامی کردن. این کار بیشتر نیازمند آن است که بتوانیم با افزایش آگاهی افراد و دانشمندان مان باعث تاثیر این آگاهی‌ها در نظر به برداری‌های آنها شویم. این فرآیند یکباره‌ای نخواهد بود و زمان بسیار می‌خواهد. ما در اینجا به مهندسی فرهنگی نیازی نداریم. باید باعث به وجود آوردن فضایی شویم که آگاهی دانشمندان و متفکرانمان به این سمت برود.

آنچه در اینجا به ذهن می‌رسد این است که آیا شمارا روند جاری را که در سطح سیاست‌های کلان فرهنگی کشور قرار گرفته از جمله تغییر یکباره سر فصل‌های دروس علوم انسانی یا مواردی از این قبیل را جزو مهندسی کردن محسوب نمی‌کنید؟

خیر، روند صحیح برای رسیدن به این هدف نباید از بالا به پایین باشد. این روندی نخواهد بود که با بخشنامه‌های موضعی صورت گیرد. آنچه یک علم را اسلامی می‌سازد، اندیشمندان ما هستند که مدل‌های مختلف را از یک طرز تفکر اسلامی - ایرانی ارائه می‌دهند. من باید نگاه کنم که جامعه علمی ایرانی و کسانی که قائل هستند که باید این علم را در بستر اقتضات ایرانی - اسلامی قرار دهیم به چه دستاوردهایی رسیده‌اند. باید از دستاوردهای اینها یک الگوی جامع استخراج کنیم. علوم انسانی - اسلامی یا بومی پیشینی نیستند بلکه حاصل تعامل درون جامعه ایرانی - اسلامی ماست.

منظور از این جامعه علمی، همان افرادی است که فرمودید علوم را به گونه‌ای متنوع و در شاخه‌های آزاد رشد داده‌اند؟

دقیقاً. سر فصل‌های علوم را چه کسانی معرفی و تأیید می‌کنند؟ همان افرادی که تاکنون در آن حوزه خاص به تولید علم پرداخته‌اند. ما باید به تلاش فکری آنها و سنت‌های خودمان توجه کنیم. یعنی یک بازنگری همراه با روندی طبیعی. استفاده از انباشت دانش در راستای ترویج ارزش‌هایمان.

بله، درست است و از سوی دیگر معتقد هستم که سر فصل‌ها، منابع و رشته‌هایی که قدیمی هستند و حرف‌های گذشته را می‌زنند نیز باید تغییر کنند.

به گفته شما خود محققان و دانشمندان هر رشته باید با آزمون و خطا در درون آن واحد علمی خاص به رفع این مشکلات و عقب‌افتادگی‌ها اقدام کنند. ولی نه اینکه عده‌ای از منظر حاکمیتی دست به کار شوند و تعیین کنند که کدام رشته‌ها مفیدند و کدام مفید نیستند یا سر فصل تعیین کنند.

اگر من به جایی رسیدم که دیدم اقدامی از سوی دانشگاه‌ها و گروه‌ها انجام نگرفته است و دیدم مطالبان به‌روز و پالایش شده نیست، بدین معنا که شرایط حال حاضر ما را در نظر نمی‌گیرند باید بروم به سمت اصلاح این روند از جایگاهی دیگر ولی با حفظ نظرات و مشارکت افراد همان جامعه علمی. البته جمله علمی که قائل به تقلید و واگویی مطالب وارداتی نباشند بلکه به اقتضات و رویکردهای علوم غربی آگاه بوده و فعالیت در مسیر ایجاد روند ایرانی - اسلامی باشند. اساس کار باید بر اساس تعامل طبیعی با عاملان علمی آن رشته و حوزه خاص باشد. اهمیت این موضوع در این است که اگر ما توان گفتگو با جامعه علمی خود را از دست بدهیم توان گفتگو با قائلین به آن علم در دیگر جاها را نیز از دست خواهیم داد.

آنچه یک علم
را اسلامی
می‌سازد،
اندیشمندان
ماهستند
که مدل‌های
مختلف
را از یک
طرز تفکر
اسلامی -
ایرانی ارائه
می‌دهند. من
باید نگاه کنم
که جامعه
علمی ایرانی
و کسانی
که قائل
هستند که
باید این علم
را در بستر
اقتضات
ایرانی -
اسلامی قرار
دهیم به چه
دستاوردهایی
رسیده‌اند